

جهت یادآوری، ۱۱ تلهٔ بزرگ آمریکا در مذاکرات قبلی

روایا فروشان تاریخ بخوانند



علی ملکی

خبرنگار گروه سیاست

همزمان با اعلام آتش‌بس در غزه، برخی محافل داخلی با ساده‌انگاری به‌دستگاه دیپلماسی فشار وارد می‌کنند که ایران نیز با آمریکا به میز مذاکره بنشیند و توافقی مشابه امضا کند. اینجا دو حالت پیش می‌آید. یا افراد با توسل به خوش‌بینی مفراط، تاریخ روابط پرتلاطم دو کشور را نادیده می‌گیرند و یا نمی‌خواهند که ببینند. در هر دو صورت لازم است یک بار دیگر صورت مسئله را مرور کنیم. بازخوانی روابط دو‌جانبه نشان می‌دهد سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، بیش از آنکه بر پایه حسن‌نیت باشد، بر استراتژی مهار و فشار حداکثری استوار است. از دوران کارتر تا بایسدن و ترامپ، الگوی تکراری بدعهدی رخ‌نمای می‌کند. نکته مهم این است که نباید انتظاری بیش از این‌ا ایالات متحده داشت؛ چراکه این بدعهدی، ریشه در دکترین هژمونی آمریکایی دارد که هرگونه پیشرفت هسته‌ای ایران را تهدیدبی برای منافع ژئوپلیتیکی خود می‌بیند. حتی میانجی‌گری‌های عمان یا اروپا نهایتاً به بن‌بست و حتی حمله نظامی آمریکا و نیروی نیابتی اش به ایران رسیدند، زیرا واشنگتن شش‌رطبندی بر تحریم‌ها را ترجیح داد تا مذاکره برابرا. آمریکا به عنوان یک قدرت هژمون‌طلب، از دیپلماسی برای حفظ برتری استفاده می‌کند نه حل مسئله. واضح است که توافق غزه که تحت فشارهای داخلی و بین‌المللی شکل گرفت، قابل تعمیم برای ایران نیست و تفاوت‌های ساختاری دارد که هرگونه خوش‌بینی را به‌مخاطره می‌اندازد. روایا فروشان باید بدانند که بدون قدرت‌گیری کافی کشور هم در دیپلماسی و هم در میدان و جبران خسارات گزاف تنها به تعویق تنش منجر خواهد شد، نه حل آن.

۱) قاهره و یک بام و دو هوای اروپا

مذاکرات هسته‌ای ایران و اروپا در تابستان ۱۴۰۴، با محوریت سه کشور فرانسه، آلمان و بریتانیا و به دنبال توقف مذاکرات ایران و آمریکا، در ژنو آغاز شد. در نخستین نشست‌ها، وزرای خارجه اروپایی از آمادگی خود برای تملید مذاکرات و تلاش دیپلماتیک برای جلوگیری از توسعه سلاح هسته‌ای توسط ایران سخن گفتند و به ایران فرصت دادند تا بازگشت به میز مذاکره را بررسی کند. با این حال، پاسخ ایران به این پیشنهادها مشخص بود و تهران بر شرط رفع تحریم‌ها تأکید می‌کرد.

در ادامه، تهدید به فعال‌سازی مکانیسم ماشه و بازگرداندن تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران از سوی سه کشور اروپایی مطرح شد. ابتدا اعلام شد که این سازوکار فعال نخواهد شد، اما با پایان یافتن مهلت تعیین‌شده ویی پاسخ‌مندان پیشنهادهای دیپلماتیک، در شهر یور ۱۴۰۴ فرایند اعمال مجدد تحریم‌ها آغاز و روند بازگرداندن تحریم‌ها به مدت ۳۰ روز اجرا شد. ماشین دیپلماسی اروپایی با وجود حسن‌نیت اولیه، نهایتاً به ابزار تشدید فشار ملموس متوسل شد و مسیر مذاکرات هسته‌ای قاهره را به بن‌بست کشاند.

۲) مسقط وحمله ۲۳ خرداد

دونالد ترامپ از ابتدای دور اول ریاست جمهوری‌اش اعلام می‌کرد که می‌تواند با ایران به توافق برسد و با توجه به حمله مستقیم نظامی از سوی ایالات متحده به ایران در تیر ماه ۱۴۰۴، می‌توان او را تنش‌زاترین رئیس جمهور آمریکا در روابط خارجی با ایران دانست. مذاکرات غیرمستقیم میان دو کشور در اواخر اردیبهشت آغاز شد. این مذاکرات که به دلیل میانجیگری عمان به «مذاکرات مسقط» معروف شد، دور اول مذاکرات در ۲۳ فروردین ۱۴۰۴ در مسقط و به ریاست عباس عراقچی و استیو ویتکاف برگزار

شد و گفت‌وگوها «مثبت و دوستانه» ارزیابی شد. دور دوم و سوم با میانجیگری عمان در رم و مسقط ادامه یافت و تهران بر حقوق هسته‌ای صلح‌آمیز خود و رفع مؤثر تحریم‌ها تأکید کرد. دور چهارم و پنجم نیز در اردیبهشت و خرداد ۱۴۰۴ با پیشرفت محدود و بدون نتیجه نهایی برگزار شد و در حالی که ایران در حال آماده شدن برای دور ششم مذاکرات بود، اسرائیل با چراغ سبز واشنگتن به ایران حمله کرد و در روزهای پایانی، ایالات متحده مستقیماً حملاتی علیه تأسیسات هسته‌ای قانونی ایران ترتیب داد.

این مذاکرات نشان داد که حتی با میانجیگری و گفت‌وگوی دیپلماتیک، ایالات متحده دست از تنش‌زایی برنمی‌دارد و تمام راه‌های گفت‌وگوی سازنده را مسدود می‌کند، مگر اینکه همه چیز تنها در جهت منافع خودش باشد.

۳) ناآرامی داخلی، پای ثابت بهانه برای فشار

با آغاز دولت شهید رئیسی، مسیر مذاکرات هسته‌ای که از دولت قبل با چهار کشور اروپایی آغاز شده بود، به مرحله تصمیم‌گیری جدی رسید. دولت تصمیم گرفت این مسیر ادامه یابد. به گفته علی باقری، دبیر شورای راهبردی روابط خارجی و مذاکره‌کننده سابق، روند مذاکرات تا نیمه دوم ۱۴۰۰ پیشرفت قابل توجهی داشت و تا ۲۰ اسفند همان سال، چهارچوبی قابل قبول و پیش‌نویس توافق نهایی شد. اما رخدادهای بین‌المللی، از جمله جنگ روسیه و اوکراین، وقعه‌ای در روند نهایی‌سازی ایجاد کرد. با این حال، مذاکرات دوباره فعال شد و تا شهریور ۱۴۰۱ پیش‌نویس نهایی توافق شکل گرفت. در این مرحله، هیئت ایرانی به همراه شهید رئیسی در حاشیه سفر به نیویورک با نمایندگان انگلیس، فرانسه، آلمان و اتحادیه اروپا (آقای مورا) دیدار کرد و متن نهایی توافق با هماهنگی آمریکا آماده شد. قرار بود امضای توافق پس از انتخابات کنگره آمریکا در نیمه آبان ۱۴۰۱ انجام شود، اما طرف آمریکایی ناآرامی‌های آن‌زمان را بهانه‌ای برای تعلیق مذاکرات کرد. آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند مسیر مذاکرات ادامه یابد اما توافقی حاصل نشود. این وضعیت در نهایت به شکل‌گیری مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا در سال ۱۴۰۲ در مسقط با وساطت عمان انجامید و با سقوط هلیکوپتر رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه، این دور از مذاکرات هم به سرانجام نرسید.

۴) عکس یادگاری با تحریم

ریاست‌جمهوری آمریکا تغییر کرد، پدیده‌ای به نام دونالد ترامپ روی کار آمد و خروج از برجام یکی از اهداف اصلی سیاست خارجی این کشور شد. ترامپ از پیش اعلام کرده بود که برجام را به چالش خواهد کشید و سرانجام در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷، آمریکا رسماً از توافق خارج شد، تحریم‌های هسته‌ای و موشکی علیه ایران را بازگرداند و اهرم فشار حداکثری را به کار گرفت. نتیجه؟ بی‌اعتمادی میان دو کشور دوباره به اوج رسید. در این دوره، ایران ضمن حفظ موضع اصولی خود، هرگونه مذاکره مستقیم با آمریکا را منوط به بازگشت واشنگتن به تعهدات برجامی و جبران اقدامات نقض شده اعلام کرد. اما در نگاه مایم دیپلماسی‌سوی دولت روحانی، حل مشکلات سیاست خارجی ایران گاهی به یک دست‌سست دادن یا عکس یادگاری با ترامپ تقلیل پیدا می‌کرد. رئیس‌جمهور وقت و وزیر خارجه‌اش آماده بودند حتی خود را قربانی کنند تا مذاکراتی با رئیس‌جمهور آمریکا شکل گیرد. حتی روحانی در مجمع عمومی گفت‌اگر ترامپ، او یاما بود، حتماً دیدار می‌کرد؛ درحالی‌که می‌توان از بدعهدی تمام رؤسای جمهور آمریکا چندین جلد کتاب نوشت.

۵) احمدی‌نژاد، اوپاما ودست چدنی

با روی کار آمدن اوپاما، بسیاری تصور کردند دوران تازه‌ای از عقلانیت در سیاست خارجی آمریکا آغاز می‌شود، اما خیلی زود مشخص شد که تفاوت اوپاما با بوش فقط در طرز صحبت کردن است. اوپاما در ظاهر پیام نوروژی فرستاد و از «احترام متقابل» گفت، اما در همان پیام ملت ایران را

به «تروریسم و تلاش برای سلاح هسته‌ای» متهم کرد. همان سیاست «دست چدنی» در زیر دست‌شکش مخملی. رهبر انقلاب با صراحت اعلام کردند که «دست چدنی آمریکا» پشت شعارهای صلح‌طلبانه پنهان است و ایران فریب

این نمایش را نخواهد خورد.

او با ما چندین نامه شخصی به رهبری نوشت، از ابراز تمایل به همکاری تا درخواست گفت‌وگوهای مستقیم؛ اما هر بار هم‌زمان با تحریم‌های فلج‌کننده، تحریک فتنه ۸۸ و حمایت از معرضان، واشنگتن خود را به جهان و ایران ثابت کرد. آمریکا همان مسیر فشار، دروغ و مداخله را ادامه داد.

حتی در «ابتکار عمان» نیز که با میانجیگری سلطان قابوس شکل گرفت، هدف آمریکا آزمایش میزان انعطاف ایران در برابر تحریم‌ها بود. وقتی تهران مقاومت کرد، واشنگتن عقب نشست و زیر میز کشید.

۶) اتهام جدید: تجهیز گروه‌های مقاومت

با آغاز دولت احمدی‌نژاد، ایران وارد مرحله‌ای تازه از استقلال هسته‌ای شد؛ غنی‌سازی در نظن از سر گرفته شد و تهران دیگر حاضر نبود زیر بار محدودیت‌های تحمیلی غرب برود. در این دوران، آمریکا که از شکست اشغال عراق و نزدیکی بیشتر ایران به کشورهای منطقه خشمگین بود، به‌جای پذیرش واقعیت قدرت جدید ایران، مسیر تهدید و تحریم را انتخاب کرد. واشنگتن ایران را متهم به تجهیز گروه‌های مقاومت عراقی کرد تا ناگامی خود در بغداد را توجیه کند؛ همان سیاستی که پیش‌تر در افغانستان نیز با اتهام‌سازی تکرار شده بود.

در سال ۱۳۸۵، آمریکا از سر استیصال از در مذاکره وارد شد. طرحی با میانجی‌گری اروپا به تهران پیشنهاد شد تا ایران در ازای توقف غنی‌سازی و همکاری در عراق، از چند امتیاز اقتصادی برخوردار شود. اما تاجر به‌بدعهدی‌های قبلی، اعتبار این پیشنهاد را از بین برده بود.

۷) خاتمی و برچسب محور شرارت

پس از حوادث یازدهم سپتامبر، ایران بر خلاف بسیاری از کشورهای منطقه، واکنش انسانی و اخلاقی نشان داد. دولت خاتمی حملات تروریستی را محکوم و مردم ایران با روشن کردن شمع در برابر سفارت سوئیس با قربانیان آمریکایی همدردی کردند اما پاداش این همراهی طبق معمول، «خیانت» بود. تنها چند ماه پس از سقوط طالبان، جورج بوش، ایران، عراق و کره شمالی را «محور شرارت» نامید و تحت تهدیدی به افکار عمومی جهانی و رسانه‌های بین‌المللی داد و تا مدت‌ها تیتَر مطبوعات علیه ایران بود. بنابراین دوباره مسیر گفت‌وگو بسته شد. واشنگتن که خود در حال اشغال دو کشور همسایه ایران بود، از پرونده هسته‌ای به‌عنوان اهرم فشار استفاده کرد. اروپا نیز تحت فرمان آمریکا، ایران را متهم به تلاش برای ساخت سلاح هسته‌ای کرد، درحالی‌که ایران داوطلبانه غنی‌سازی را تعلیق و پروتکل الحاقی را پذیرفته بود. نتیجه این رویکرد، بی‌اعتمادی ایران به غرب و اثبات مجدد این حقیقت بود که حتی حسن‌نیت و همکاری ایران نیز برای واشنگتن ارزشی ندارد، مگر آنکه در خدمت اهداف امپریالیستی باشد.

۸) انفجار در عربستان تعلیق مذاکره ایران و آمریکا

دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، با شعار گفت‌وگوی تمدن‌ها، یکی از آرام‌ترین و در عین حال حساس‌ترین برهه‌های روابط ایران و آمریکا بود. در آن زمان، فضای جهانی و داخلی هر دو کشور برای تنش‌زایی آماده به نظر می‌رسید. حتی کلینتون در آن‌زمان در سخنانی کم‌سابقه اعتراف کرد که ایرانی‌ها «حق دارند از رفتارهای آمریکا در یک و نیم قرن گذشته خشمگین باشند». در ظاهر، نشانه‌هایی از تغییر ندیده می‌شد: کاهش محدود تحریم‌ها، مجوز فروش دارو و غذا به ایران و قرار دادن سازمان منافعین در فهرست گروه‌های تروریستی. واشنگتن حتی پیشنهاد افتتاح کنسولگری در تهران را مطرح کرد.

اماد در عمل، هیچ‌یک از این اقدامات به گفت‌وگوی مستقیم منجر نشد؛ چراکه ساختار سیاسی آمریکا هنوز آمادگی کنار گذاشتن سیاست فشار را نداشت. در همین حال برج‌های «النجیر» در عربستان منفجر شد و در کمال ناباوری همین بهانه‌ای برای تنش‌زایی دوباره شُدد. درحالی‌که ابتدا القاعده متهم اصلی بود، ناگهان افبی‌آی ایران را مسئول معرفی کرد و مسیر گفت‌وگو دوباره مسدود شد.

۹) بادولت‌سازندگی هم‌نه

با پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۶۷، هاشمی‌رفسنجانی تلاش داشت روابط ایران با غرب را از بن‌بست خارج کند. در آن سو، جورج بوش پدر که پس از رسوایی «ایران-کنترا» به کاخ سفید رسیده بود، به دنبال فرصتی بود تا راهی متفاوت از ریگان در برابر ایران ترسیم کند. او در مراسم تحلیف خود با اشاره‌ای تلویحی به تهران گفت: «هرگونه کمک در آزادی گروگان‌ها از یاد نخواهد رفت؛ نیکی با نیکی پاسخ داده می‌شود.» در نهایت و بار و بدل شدن تماس‌ها، ایران با نزدیکی خود به لبنان، آزادی گروگان‌های آمریکایی را تسریع کرد. در مقابل، آمریکاطبق توافق بایدبوشخی از دارایی‌های بلوکه‌شده ایران را آزاد می‌کرد و نشانه‌ای از حسن‌نیت نشان می‌داد. اما یک ماه پس از آزادی آخرین گروگان، همه چیز فرو ریخت. انفجار در سفارت اسرائیل در بوئنوس آیرس بهانه‌ای شد تا آمریکا و اسرائیل دوباره ایران را متهم کنند و روند تنش‌زایی متوقف شود. در ادامه، ماجرای «میکونوس» در آلمان تیر خلاص این روند شد. به این ترتیب، آمریکا حتی به دولت‌های سازندگی و اصلاحات هم روی خوشی نشان نداد.

۱۰) رسوایی مک‌فارلین

در میانه جنگ تحمیلی، زمانی که ایران در محاصره کامل تسلیحاتی قرار داشت، هیتی آمریکایی به رهبری رابرت مک‌فارلین، مشاور امنیت ملی ریگان در خرداد ۱۳۶۵ به‌طور محرمانه وارد تهران شد. آنان با خود «کلیدی» نمادین، یک «تپانچه»، و «تاجیلی امضاشده توسط ریگان» آورده بودند؛ هدیه‌هایی که قرار بود نشانه‌ای از حسن‌نیت باشند، اما در واقع پوششی برای معامله‌ای غیرقانونی بودند. هدف واشنگتن، فروش تسلیحات به ایران در ازای آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان و تأمین مالی شورشیان ضائقالابی «کنترا» در نیکاراگوئه بود؛ اقدامی که کنگره آمریکا آن را ممنوع کرده بود. تماس‌ها در سطحی محدود انجام شد و پس از چند روز، نیم آمریکایی ناامید از ایران بازگشت. با افشای این دیدار توسط هفته‌نامه الشراع لبنان، ماجرا به یکی از بزرگ‌ترین رسوایی‌های سیاسی تاریخ آمریکا بدل شد.

چند سال بعد، آمریکا بار دیگر دست چدنی‌اش را نشان داد. در تیر ماه ۱۳۶۷ ناو جنگی وینسنس، هواپیمای مسافربری ایران ایر را بر فراز خلیج فارس سرنگون کرد و ۲۹۰ انسان بی‌گناه را به شهادت رساند.

۱۱) شکست مذاکره حتی با دولت موقت

در نخستین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، دولت موقت به ریاست مهدی بازرگان تلاش کرد مسیر تازه‌ای را تعامل با غرب، به‌ویژه آمریکا باز کند؛ اما در واقع رگه‌هایی از ساده‌انگاری در برابر نظام سلطه داشت.

آمریکا در ابتدا وانمود کرد که مایل به همکاری با نظام جدید است؛ تسلیحات باقی‌مانده از دوران شاه را تحویل داد و در مذاکرات نیویورک میان ابراهیم یزدی و سایروس ونس، وعده‌هایی درباره ارسال قطعات نظامی داد. اما در پشت‌پرده، واشنگتن همچنان با محافل سلطنت‌طلب در تماس بود ویر نامه بازگشت تدریجی شاه به صحنه سیاسی ایران را در ذهن داشت.

پذیرش محمدرضا پهلوی به خاک آمریکا در مهر ۱۳۵۸ چهره واقعی سیاست کارتر را نشان داد. حتی هشدارهای برخی مقامات وزارت خارجه آمریکا نادیده گرفته شدند و فشار لای‌های صهیونیستی و سرمایه‌داران حامی شاه مخلوع بر کاخ سفید غلبه کرد و در ادامه اولین شکست مذاکراتی ایران و آمریکا پس از انقلاب ثبت شد.

سید عباس موسوی، کارشناس سیاست خارجه در نقد خوش خیالان مذاکره با آمریکا، مطرح کرد

این اسمش مذاکره نیست



زهرا طبیبی

خبرنگار گروه سیاست

از جلسه مجمع عمومی سازمان ملل تا اجلاس شرم‌الشیخ، روایا فروشان مشغول اصرار به مذاکره مستقیم با آمریکا و استفاده از این فرصت‌ها برای نشستن پای یک میز با آمریکا هستند. البته آن‌ها به این سؤال پاسخ نمی‌دهند که مذاکره احتمالی با چه ایده و محوریتی مدنظر آن‌ها قرار دارد، اما بلافاصله بعد از پذیرش طرح ۲۰ ماده‌ای آمریکا توسط حماس، در حال القای این موضوع هستند که ایران نیز همان مسیر را پیش بگیرد. اما نکته‌ای که به آن توجه نمی‌کنند این است که میز مذاکراتی که آمریکا برای ایران چیده، میز تسلیم است. طیف روایا فروش بی‌توجه به بدیهیات روابط بین‌الملل در حال اعمال فشار به دولت برای شروع مذاکرات مستقیم، بی‌نتیجه و بی‌هدف هستند. برای بررسی علل خطا بودن این استدلال‌ها با سیدعباس موسوی، سخنگوی اسبق وزارت خارجه، کارشناس روابط بین‌الملل موسوی و سیاست خارجی و سفیر سابق ایران در باکو گفت‌وگو کردیم که در ادامه مشروح آن را از نظر می‌گذرانید.

➡ آمریکا بی‌ها، نسخه تسلیم

برای ایران پپیچیده‌اند

سید عباس موسوی در واکنش به اعمال فشارهایی که به دولت در مورد لزوم مذاکره مستقیم با آمریکا از زمان اجلاس سازمان ملل و اجلاس شرم‌الشیخ مطرح می‌شود، گفت: «اگر اشتباه نکنیم رهبر انقلاب نکته‌ای را مطرح کردند و گفتند اگر بنده بدانم، مذاکره با آمریکا مفید خواهد بود، خودم پیش قدم خواهم شدد. هم حوادث گذشته و هم حوادث اخیر در ایران، منطقه و جهان نشانان می‌دهد که مذاکره با آمریکا، با این سبک و سیاقی که آن‌ها دنبالش هستند و با شروطی که می‌گذارند که بیشتر به تسلیم شباهت دارد، البته این را خود آقای ترامپ مطرح کرد، بحث تسلیم بی‌قیدوشرط. طبیعتاً این آمادگی در طرف مقابل برای مذاکره و گفت‌وگو وجود ندارد؛ بنابراین حتی به‌صورت صلح هم نباید مطرح شود، اساساً بحث «جنگ‌وصلح» نیست؛ ما به اصطلاح جنگی را آغاز نکرده‌ایم که دنبال صلح باشیم یا اینکه هنوز در حال جنگ باشیم و بگوییم نمی‌خواهیم صلح کنیم. بحث مذاکره است. مذاکره در عرف بین‌الملل و دیپلماتیک،

معنادار دارد، طرفین می‌نشینند با موضوعات و دستور کار مشخص گفت‌وگو و بالا و پایین می‌کنند و در نتیجه به جمع بندی می‌رسند که اصطلاحاً باید مرضی‌الطرفین باشد و حالت برد – برد داشته باشد. اینکه آن‌ها بگویند راجع به نتایج موضوعی که هنوز در باره‌اش صحبت نشده حرف بزنیم و شما بگویید این‌ها را قبول دارید یا نه و ما را خنجر نزنند، طبیعتاً اسدش مذاکره نیست. مذاکره واقعی می‌تواند چیزی مثل برجام باشد که دو سال طول کشید، درباره جزئیات مختلف صحبت شد، قدرت‌های مختلف در آن دخیل بودند، جدی بحث شد و در نهایت به جمع‌بندی‌ای رسیدیم که مورد توافق طرفین و سایر طرف‌ها قرار گرفت. آن مذاکره بود و توافق هم توافقی بود که از دید آقای ترامپ به ضرر آمریکا و علیه منافع آمریکا و اسرائیل بود، اما از دید ما توافقی منصفانه بود که می‌توانست دستاورد بزرگی برای دیپلماسی در دنیا داشته باشد. چیزی که این‌ها دنبال آن هستند، نامش مذاکره نیست. چه مردم، چه فرمند، چه تحلیلگران باید درک کنیم که مذاکره ازادیه‌ای نیست. اگر احساس کنیم آمریکایی‌ها دنبال مذاکره برای گرفتن یک نتیجه عادلانه هستند، حتماً مذاکره خواهیم کرد؛ اما این‌ها یکسری امپال مشخص، نتیجه‌گیری‌های از پیش تعیین‌شده و دیکته‌های مشخص دارند که طبیعتاً و قطعاً با خصلت ایرانی، روح ایرانی و اعتقادات ایرانی سازگار نیست. اگر دنبال مذاکرات شرافتمندانه و مبتنی بر نتیجه برد – برد هستند و اگر نمی‌خواهند با زبان تحریم، زور و فشار با جمهوری اسلامی ایران صحبت کنند، بلکه با زبان تکریم می‌خواهند وارد گفت‌وگو شوند، آن وقت می‌توان نامش را مذاکره گذاشت. اما اکنون آنچه شاهد هستیم این است که آن‌ها احساس می‌کنند ما در موضع ضعف هستیم، یا شروطی می‌گذارند که به تسلیم شباهت دارد. اصلاً اسم این مذاکره نیست و اگر دولت با نظام بخواهد زیر بار چنین حرفی برود، مردم ایران با آن روحیه سلحشوری، با آن فخر تاریخی که همیشه به آن بالیده‌اند و با آن روحیه حماسی و جنگاوری که داشته‌اند، چنین نوع مذاکراتی را طبیعتاً نخواهند پذیرفت و این اظهر من الشمس است.»

➡ اگر قرار باشد مذاکره کنیم

نیاز به دیدار در حاشیه یک اجلاس نیست

موسوی در مورد استدلال‌هایی که اجلاس شرم‌الشیخ را فرصتی برای گفت‌وگو با آمریکا می‌دانستند، گفت: «اگر مسئولان نظام، از مقام معظم رهبری تا رئیس‌جمهور و سایر مقامات عالی، تشخیص بدهند که مذاکره با

خارجه و سایر مقامات – و در بیانیه‌های متعدد اعلام شده است؛ لذا این استدلال درستی نیست.»

تأقی برخی از سیاست‌مدارانی که مشغول روایا فروشی مذاکره هستند این است که ما نیز باید از همان مسیر صلحی که حماس طی کرد و به یک توافق با آمریکا رسید، حرکت کنیم. موسوی در این رابطه توضیح داد: «همه باید به این جمع‌بندی برسیم که طرف مقابل ما – که مشخصاً آمریکا و رژیم صهیونیستی هستند – دنبال صلح نیستند، دنبال مذاکره منتج به نتیجه نیستند، بلکه دنبال تسلیم ایران هستند و این اصلاً با خصلت ایرانیان در طول تاریخ سازگار نیست که بخواهند در مقابل بیگانگان تسلیم شوند. این موضوع ارتباطی به حکومت جمهوری اسلامی ایران که یک حکومت مستقل است و کشور ایران را وارد فاز جدیدی از استقلال در تاریخ خود کرده است، ندارد. طبیعتاً ایران، این ذلت رانمی‌پذیرفت و ایرانیان نیز به‌طریق اولی چنین دعوت به صلحی را که منظور از آن تسلیم است – و از شروطی که می‌گذارند به شخص است – نخوانند پذیرفت وزیر بار چنین ذلتی نخواهند رفت.»

➡ عدم حضور در شرم‌الشیخ نه تنها موجب انزوا نشد بلکه موجب حفظ اقتدار ایران شد

موسوی در مورد این موضوع که گفته می‌شود عدم حضور ایران در شرم‌الشیخ زمینه انزوای ایران را فراهم می‌کند، گفت: «در این زمینه، برعکس فکر می‌کنم. اتفاقاً عدم حضور در چنین نشست‌هایی که برای تمجید از یک دیکتاتور جهانی است و برای ابراز گرفتن تأیید از سایر کشورها برای فردی است که آرزوها و امیالش برای همه مشخص است، اتفاقاً عین قدرت و اقتدار و نماد استقلال است. اگر خوب دقت بکنیم، این عدم حضور شایسته تکریم و تمجید است و هیچ ربطی به انزوا ندارد. در جاهایی که فرصت هست، در جایی که عزت و شرافت ملت ایران حفظ می‌شود، قطعاً جمهوری اسلامی ایران بی‌درنگ تصمیم خواهد گرفت و در این اجلاس‌های مختلف شرکت خواهد کرد. کمالاتی که شاهد بودید که در بسیاری از اجلاس‌های مهم بین‌المللی جان‌دار و شناسنامه‌دار، جمهوری اسلامی ایران شرکت کرد، مقتدرانه حرف زده و اعلام موضع کرده است. اما عدم حضور در یک اجلاس که از پیش طراحی شده است و برای مقاصد خاصی و تأیید یک فرد و یک جریان خاص، در دیاست؛ نه تنها موجب انزوا نمی‌شود، بلکه مورد تمجید و تکریم دولت‌ها و ملت‌های مستقل دنیا هم قطعاً قرار خواهد گرفت.»